

ملا محمد امانی مازندرانی

ملا محمد امانی از شعراء و نویسندگان قرن یازدهم هجری است که شرح حالش را هیچیک از تذکره نویسان ننوشته‌اند .

ادوارد برون در جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران او را در عداد شعرای مائه یازدهم هجری محسوب و تاریخ فوتش را بسال ۱۰۶۱ ه . ثبت نموده است .

از این سراینده رساله‌های باقیست بنام (دستورالشعراء) در باب عروض و قافیه و صنایع و بدایع و سرقات شعریه مشتمل بر مقدمه و سه مقاله و خاتمه بشرح ذیل :
مقدمه ، در تعریف شعر و بیان شاعر - مقاله اولی ، در بیان علم عروض -
مقاله ثانیه ، در علم قوافی - مقاله ثالثه ، در بیان صنایع و بدایع شعری - خاتمه ،
در بیان سرقات شعریه .

آغازش: بسملة الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء المرسلین .
انجامش : و از جمله سرقات شعریه نیستند. از این رساله نسخه‌ای در کتابخانه ملی ملک و نسخه‌ای در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و نسخه‌ای در کتابخانه مجلس شورای ملی و نسخه‌ای در کتابخانه آستان قدس رضوی میباشد که آنرا نادر شاه افشار وقف بر آن آستانه مبارک نموده است .

دستورالشعراء مصدر است بنام میرزا محمد تقی وزیر . مؤلف در سبب تألیف آن مینویسد :

اما بعد چنین گوید فقیر حقیر جانی محمد مازندرانی المتخلص بالامانی که در زمانی که این کمینه بتحصیل علوم دینی و غیر ذلك اشتغال داشت در بعضی اوقات

از علم عروض و قوافی و صنایع و بدایع شعریه نیز مباحثه مینمود ، در آن وقت عزیزى از عزیزان که مسند آرای ایوان فصاحت و جابك سوار میدان بلاغت بود التماس نمود که بنده رساله ای در این فن ترتیب دهد که مستعدان از مطالعه آن بهره ور شوند ، بنده قبول التماس نموده بدستیاری فروغ التفات مهر زده پرور سپهر جاه و جلال میرزا محمد تقی وزیر ملقب به شمس الدین لازال اعلام العدل فی ایام دولته ... الخ .

نسخه دیگری در کتابخانه آستان قدس می باشد بخط نسخ محمد حسن خوشفی که در سلخ جمادی الثانیه سنه ۱۲۹۷ هـ . برای میرزا علینقی مجتهد نوشته شده است . ملا محمد امانی اشعار بسیاری از سرایندگان گمنام معاصر خود بعنوان شاهد مثال در رساله خود ثبت نموده که در جایی دیگر آن آثار یافت نمیشود و خود نیز شاعر متوسطی بوده است و اشعار زیرین نمونه نظم اوست که از رساله دستور الشعراى او انتخاب شده است .

قطعه

شنیدم که ساقی میخانه ای گفت

اگر راست برسی فرح در شرابست

شنید این سخن مرد دهقان و گفتا

غلط گفت ساقی ، فرح در شبابست

قطعه

کنون که از مدد بخت نو بهار شده

چمن ز لاله و گل همچو دامن گلچین

ز سیر باغ چه حاصل مرا که دلدارم
 بسان مردم چشم منست خانه نشین

قطعه

از آن رسم خواهش بر افتاد و کس را
 شکایت نباشد ز بی آب و نانی
 که هر دم طمع را ز انعام عامش
 بگنجینه گنجی رسد شایگانی

از غزلیات اوست

دل و جان هر دو توئی از برمن دور مشو
 که جهانرا نتوان بی دل و بی جان دیدن
 قد تو جلوه آموزست سرو بوستانی را
 لب تو خاصیت بخش است آب زندگانی را
 چاره هجر نسو سازم بوصول دگسزان طاعات فریبی
 آه تا چند کشم بی تو بحال دگران
 گرچه مقصود بلای دل و دین است مرا
 هیچ غم نیست که مقصود همین است مرا
 ای لعل نوشخندت کام شکر دهانان
 سر دهانت بیرون از فهم نکته دانان
 از میان و دهندش تا بتوان یکسر مو
 ز آن نشان باز بده ، زین سخنی باز بگو

خیالات چو بر جانم آرد شبیخون
شبی آبم از دیده ریزد ، شبی خون

رباعی

خضر از پی آب رفت بی تابانه
من فال گرفتم ز لب جانانه
حاصل که ز بخشنده کام همه کس
او آب طلب نموده و من دانه
این غزل در يك سفینه‌ای که در قرن یازدهم نوشته شده است بنام امانی
مازندرانی بنظر رسید که ذیلا ثبت میشود :

شد خجل آفتاب پیش رخسار
شورش عالمی پر شور
شمع را سوخت دل‌مگوی چو من
آتش شعله می‌رود بسرش
شد (امانی) چو خاک در بر او
تا مگر افکند برهگذرش

ای برادر تو همین اندیشه‌ای
ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر گل است اندیشه‌ات تو گلشنی
وز تو دخاری تو همیشه گلخنی
(مولوی)